

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

بهرام رحمانی
۰۱ اگست ۲۰۱۵

پانزدهمین سالگرد درگذشت «احمد شاملو» شاعر آزادی!



جمعه دوم مرداد ماه [اسد] هزار و سیصد و نود و نه، پانزدهمین سالگرد درگذشت احمد شاملو، شاعر آزادی و نویسنده مشهور ایرانی بر سر مزار او در «امامزاده طاهر» شهر کرج برگزار شد.

«کانون نویسندگان ایران» که دوستداران این شاعر را برای مراسم سالگرد او دعوت کرده بود، در گزارشی که بعد از مراسم منتشر کرد، تأکید کرد که امسال نیز همچون سالیان گذشته مراسم در سایه سنگین حضور نیروهای امنیتی لباس شخصی و دخالت آن‌ها برگزار شد.

کانون نویسندگان ایران نوشت که ماموران لباس شخص بارها به اعضای این کانون اولتیماتوم دادند که برنامه را تمام کرده و از مردم بخواهند که مزار احمد شاملو را ترک کنند. با این حال به رغم تهدیدها، مراسم سال‌مرگ این شاعر مطرح برگزار شد.

در این مراسم دوستداران شاملو برخی از اشعار او را خواندند و چند تن از نویسندگان و شعراء درباره نقش شاملو در ادبیات معاصر و جامعه ایران سخن گفتند.

کانون نویسندگان ایران، گزارش داد که نیروهای لباس شخصی قصد داشتند دوربین یکی از جوانانی را که از مراسم عکسبرداری می‌کرد، توقیف کنند که این امر باعث شد درگیری بین برخی حاضران و ماموران پیش آید. ماموران لباس شخصی این جوان و عده‌ای دیگر را بازداشت کردند اما ساعتی بعد، بعد از پرس‌وجو آن‌ها را آزاد کردند. احمد شاملو، شاعر و نویسنده بزرگ معاصر ایران، پس از تحمل سال‌ها بیماری در تاریخ ۲ مردادماه ۱۳۷۹ درگذشت. تاکنون سنگ مزار او بارها از سوی نیروهای ناشناس شکسته و تخریب شده است. عصر روز جمعه ۱۸ فروردین ماه [حمل] ۱۳۸۵، خبری در برخی از سایت‌ها منتشر شد که از تخریب مزار احمد شاملو در گورستان امامزاده طاهر کرج خبر می‌داد.



مزار احمد شاملو، در ۲ گورستان امامزاده طاهر کرج، در کنار مزار شاعران و نویسندگان دیگری چون هوشنگ گلشیری، محمد مختاری، محمد جعفر پوپنده و غزاله علیزاده قرار دارد.

زندگی احمد شاملو، در سال‌های پایانی جنگ دوم جهانی، نوجوانی شانزده هفده ساله بود و به دلیل آن‌چه از سوی برخی منتقدان «گرایش‌های شدید ناسیونالیستی» و از سوی آیدا سرکیسیان «فعالیت‌های ضد متفقین» خوانده شده با گروهی که به فاشیست‌های المان تمایل داشت همکاری می‌کرد. وی سال ۱۳۲۱ به جرم این «فعالیت‌ها» در تهران بازداشت شد و اسفند ماه به بازداشتگاه شوروی در رشت منتقل گردید. دوران بازداشت شاملو که تا پائیز ۱۳۲۳ ادامه یافت، باعث شد ادامه تحصیل را رها کند و مشغول کار در یک کتابفروشی شود. شاملو هنگام دستگیری تازه کلاس سوم دبیرستان را پشت سر گذاشته بود. آشنائی احمد شاملو با زبان‌های خارجی به همین دوران بازمی‌گردد، اما شاعر جوان چنان پرکار و غرق در فعالیت‌های روزنامه‌نگاری شد که هرگز فرصت نیافت فراگیری زبان را به شکل آکادمیک و در مؤسسه‌های آموزشی رسمی پیگیری کند.

شاملو مجموعه‌ای از ترجمه‌های خود از شعر جهان را در کتاب «همچون کوچه‌ای بی‌انتها» گردآورده و برخی از آن‌ها را با صدای خودش خوانده و منتشر کرده است. در این مجموعه شعرهایی وجود دارد که اصل آن‌ها به زبان‌های انگلیسی، فرانسه، المانی، اسپانیایی، یونانی، ترکی و روسی است. شاملو در این کتاب، از حمله اشعاری از ناطم حکمت، گارسیا لورکا، لوئیز آراگون و... ترجمه کرده است.

شاملو در مقدمه این کتاب می‌نویسد: «چون ترجمه بسیاری از این اشعار از متنی جز زبان اصلی به فارسی درآمده و حدود اصالت آن‌ها مشخص نبوده ناگزیر به بازسازی آن‌ها شده‌ام. اصولاً مقایسه برگردان اشعار با متن اصلی کاری بی‌مورد است. غالباً ترجمه شعر جز از طریق بازسازی شدن در زبان میزبان او، کار بی‌حاصلی است...»

احمد شاملو در یادداشتی بر «دن آرام» با اشاره به این که قصد برگردان لغت به لغت اثر میخائیل شولوخوف را نداشته، می‌نویسد: «من دن آرام را وسیله‌ای رام یافته بودم برای پیشنهاد زبانی روایی به نویسندگان فارسی‌زبان. به دلیل آن که فضلا بی‌این که معلوم باشد مشروعیت فتواشان را از کجا آورده‌اند زبانی به کار می‌برند که ربطی به زبان زنده و پویای مردم ندارد.»

ترجمه‌های شاملو

وی علاوه بر ترجمه شعر و نمایش‌نامه، رمان و داستان‌هایی نیز ترجمه کرده است. رمان و داستان‌هایی که شاملو ترجمه کرده است به شرح زیر هستند:

نایب اول اثر رنه بارژاول، ۱۳۳۰؛ پسران مردی که قلبش از سنگ بود، اثر موریوکائی، ۱۳۳۰؛ لئون مورن کشیش اثر بناتریس بک، ۱۳۳۴؛ برزخ اثر ژان روورزی ۱۳۳۴؛ زنگار (خزه) اثر هربرت لوپوریه ۱۳۳۴؛ پابره‌نه‌ها، اثر زاهاریا استانکو ترجمه ناقصی با عطا بقائی ۱۳۳۷، ترجمه کامل ۱۳۵۰؛ افسانه‌های هفتاد و دو ملت در دو جلد، ۱۳۳۷؛ ۸۱۴۹۰، اثر آلبر شمبون ۱۳۴۴؛ قصه‌های بابام، اثر ارسکین کالدول، ۱۳۴۶؛ دماغ، سه قصه و یک نمایش‌نامه، اثر ریونوسوکه آکوتاگوا ۱۳۵۱؛ افسانه‌های کوچک چینی ۱۳۵۱؛ دست به دست نوشته ویکتور آلبا ۱۳۵۱؛ زهرخند ۱۳۵۱؛ لیخند تلخ ۱۳۵۱؛ سربازی از دوران سپری شده ۱۳۵۲؛ مرگ کسب و کار من است، اثر روبیر مرل ۱۳۵۲؛ عیسائی دیگر، یهودائی دیگر، بازنویسی رمان قدرت و افتخار اثر گراهام گرین، در سال ۱۳۵۶ ترجمه شد اما به نظر می‌رسد چاپ نشده است؛ شازده کوچولو، نوشته آنتوان دو سنت‌اگزوپری، نخست در ۱۳۵۸ با نام مسافر کوچولو در کتاب جمعه منتشر شد و بار دیگر در ۱۳۶۳ به ضمیمه نوار صوتی با موسیقی گوستاو مالر توسط نشر ابتکار انتشار یافت.

همچنین «بگذار سخن بگویم»، اثر مشترک دومیتیل چوئنگارا و موئما ویژر، با ع. پاشائی، ۱۳۵۹؛ دن آرام، اثر میخائیل شولوخوف، ۱۳۸۲.

روزنامه‌نگاری

بررسی‌ها نشان می‌دهد هیچ‌یک از شاعران معاصر به اندازه احمد شاملو، در زمینه روزنامه‌نگاری فعالیت نکرده است؛ مهم‌تر از این، تأثیری است که فعالیت‌های مطبوعاتی شاملو بر فضای فرهنگی جامعه و در رشد جریان‌های ادبی داشته است.

بخش اصلی و بزرگ این فعالیت‌ها در نیمه اول زندگی شاعر انجام شده است. شاملو مقاله‌نویسی را از نوجوانی آغاز کرد و در بیست و یک سالگی، یعنی سال ۱۳۲۵، سردبیری هفته‌نامه «ادیب» را بر عهده گرفت. این آغاز راهی بود که چهار دهه بی‌وقفه ادامه یافت.

احمد شاملو تقریباً تا پایان عمر همکاری با نشریه‌های مختلف را ادامه داد، اما حضور فعال او در عرصه روزنامه‌نگاری، به ویژه به عنوان سردبیر، از نیمه دوم دهه چهل خورشیدی متوقف شد.

شاملو از شهریور تا بهمن ۵۷ سردبیری ۱۴ شماره از مجله «ایران‌شهر» در لندن، و ۳۶ شماره از هفته‌نامه «کتاب جمعه» در تهران، از مرداد ۵۸ تا خرداد ۵۹، بر عهده داشته است.

عمر برخی از نشریه‌هایی که شاملو سردبیری آن‌ها را بر عهده داشت بسیار کوتاه بود؛ هفته‌نامه ادبی - هنری «سخن نو»، پنج شماره (سال ۱۳۲۷، زیر نظر عبدالرضا ناظر و احمد شاملو)، نشریه «هنر نو»، سه شماره (۱۳۲۸)، هفته‌نامه «روزنه»، نه شماره (۱۳۲۹) و سه شماره از هفته‌نامه هنر و سینما «بارو» (زیر نظر شاملو و یدالله رویانی) از این جمله‌اند.

احمد شاملو در این دوران سردبیری ماهنامه‌هایی چون «اطلاعات دانش و هنر و ادبیات»، هفته‌نامه‌هایی مانند «آشنا» و «هدیه» و روزنامه‌هایی چون «آتشبار» را نیز در کارنامه خود دارد.

اساساً حکومت‌های دیکتاتوری، چه سلطنتی و چه اسلامی، تحمل شاملوها، اشعار و نشریات موثر را نداشتند. از این‌رو، سه نشریه «کتاب هفته»، «خوشه» و «کتاب جمعه» جایگاهی ویژه در کارنامه روزنامه‌نگاری احمد شاملو دارند که خوشه به دستور ساواک تعطیل، و کتاب جمعه در نخستین سال‌های حکومت اسلامی توقیف شد.

در میان نشریه‌هایی که شاملو سردبیری کرد و در شکل دادن به آن‌ها نقش اصلی را بر عهده داشت، «کتاب هفته» مجله‌ای بود که برخی آن را نقطه عطفی در تاریخ مطبوعات فرهنگی معاصر می‌دانند. انتشار این نشریه، پائیز سال ۱۳۴۰ آغاز شد و تیراژ آن در مدت کوتاهی به ۲۴ هزار نسخه رسید. چنین تیراژی، حتا امروز نیز برای بسیاری از نشریه‌ها روایی دست‌نیافتنی است. ضمن آن که اکنون جمعیت کشور دست‌کم سه برابر آن زمان است و تعداد بی‌سوادان به شدت کاهش یافته است.

از میان نویسندگان، شاعران و مترجمان مشهور و معتبر ایران در آن دوران کمتر کسی است که با کتاب هفته همکاری نکرده باشد. برخی از اینان، مانند غلامحسین ساعدی، منوچهر آتشی و نصرت رحمانی، به دلیل معاشرت و دوستی با شاملو نقشی فعال‌تر بر عهده گرفته بودند.

شاملو فروردین ۱۳۴۱، با انتشار شماره بیست و پنجم از سردبیری کتاب هفته کنارگیری کرد. وی پس از کنارگیری از سردبیری «کتاب هفته»، در دو دوره با این نشریه همکاری کرده است؛ از شماره ۲۹ تا ۳۶ و دوره دوم ابتدای سال ۴۲ و از شماره ۶۸ تا ۷۴.

احمد شاملو چهار سال پس از تعطیلی کتاب هفته، سردبیر هفته‌نامه «خوشه» شد که در بالندگی شعر معاصر ایران نقشی مهم دارد. شب‌های شعر خوشه که به همت شاملو و پشتیبانی مدیرمسئول مجله، امیر هوشنگ عسگری برگزار می‌شد، به لحاظ گستردگی و تنوع شاعرانی که در آن حضور داشتند، تا آن زمان بی‌سابقه بوده است. مجله خوشه اسفند ماه سال ۴۷، با اخطار رسمی ساواک توقیف شد.

شاملو یک دهه بعد سردبیری «کتاب جمعه» را بر عهده گرفت که در ترکیب کلی شباهت‌های فراوانی با «کتاب هفته» دارد. این آخرین نشریه‌ای است که شاملو با آن تحرکی در فضای فرهنگی کشور به وجود آورد و حکومت اسلامی بیش از ۳۶ شماره آن را تحمل نکرد. شاملو در دو دهه پایانی عمر خود با نشریه‌های مختلفی، از جمله آدینه همکاری داشت، اما دوران سردبیری او، پس از سی سال، با همان «کتاب جمعه» به پایان رسید.

سینما

احمد شاملو با سینما رابطه‌ای دوگانه داشت. علاقه شخصی او به سینمایی جدی و شاعرانه بود، اما هنگامی که خود وارد عرصه سینما شد، به پیروی از جریان مسلط «فلم فارسی» به بازتولید ساختارها و الگوهای سینمای بازاری پرداخت.

احمد شاملو در موارد معدودی که از سینما یاد کرده، از گرایش ذوقی خود به فلم‌های بزرگانی مانند اینگمار برگمن، لوئیس بونوئل و ژان کوکتو سخن گفته است. در فلم‌های این سینماگران روایت به مرزهای شعر نزدیک می‌شود. اما زمانی که این شاعر نوسرا به عرصه سینما قدم گذاشت، با جریان مسلط صنعت سینما که تنها هدف آن کسب سود و درآمد بود، حرکت کرد و با سخافت و ابتذال رایج در فضای سینمایی همراه شد.

زمانی که احمد شاملو به خاطر «غم نان» به عرصه سینما روی آورد، در ایران به تقلید از سینمای وارداتی، به ویژه فلم‌های هندی و مصری که در ایران خریدار داشتند، کمدی‌های سبک و ملودرام‌های سطحی تولید می‌شد.

سینمای ایران تا پیش از سال ۱۳۴۸، جز چند نمونه استثنائی، اغلب بازاری، مبتذل و مذهبی بود. در سال‌هایی که تلویزیون هنوز همگانی نبود، سینما تنها تفریح و سرگرمی مردم شهرنشین بود، اما افراد روشنفکر و تحصیل‌کرده بیش‌تر به تماشای فلم‌های خارجی مانند فلم‌های امریکائی و فرانسوی، می‌رفتند و کاری به کار سینمای داخلی نداشتند.

نخستین تجربه احمد شاملو در سینما به سال ۱۳۳۸ بر می‌گردد. وی در این سال، به سفارش شرکت «ایتال کونسولت» فلمی مستند درباره شرایط اقلیمی سیستان و بلوچستان تهیه کرد. این تجربه باعث شد که او به فلم و سینما کشیده شود. با استخدام در «اداره سمعی و بصری وزارت کشاورزی»، شاملو مدیریت واحدی را به دست گرفت که وظیفه آن تولید و نمایش فلم‌های آموزشی برای روستائیان بود. گفته‌اند که در این پروژه شاعری دیگر یعنی سهراب سپهری نیز با شاملو همکاری بود.

شاملو، از این تجربه سینمایی خود، به عنوان «اسارت» یاد کرده است. به گفته خود شاملو: «کارنامه سینمایی من یک جور نان خوردن ناگزیر از راه قلم بود و در حقیقت به نحوی قلم به مزدی!»

شاملو طی هشت سال «فعالیت سینمایی» بیش از ۱۲ فلم‌نامه مستقل برای فلم‌های تجارتي نوشت یا در نگارش و تکمیل برخی از فلم‌نامه‌ها با فلم‌سازان گوناگون همکاری کرد.

نخستین سناریویی که احمد شاملو برای سینمای ایران نوشت «اول هیکل» نام داشت که در سال ۱۳۳۹ به کارگردانی سیامک یاسمی و بازیگری ناصر ملک مطیعی و پوران (خواننده) به فلم در آمد. این فلم که به تقلید از فلمی مصری ساخته شده بود، فروش نسبتاً خوبی داشت و تجربه‌ای مثبت برای شاملو به حساب آمد.

شاملو در سال ۱۳۴۲ فلم‌نامه «مردها و جاده‌ها» را نوشت که توسط ناصر ملک مطیعی، بازیگر پرآوازه آن سال‌ها کارگردانی شد. منتقدان از ارزش‌های نسبی این فلم سخن گفته‌اند. در عنوان‌بندی این فلم نامی از شاملو دیده نمی‌شود.

در همان سال ۱۳۴۲ شاملو، با اقتباس از داستانی نوشته جیمز هادلی چیز فلم‌نامه «تار عنکبوت» را نوشت که مهدی میرصمد زاده آن را کارگردانی کرد. در این فلم ایرج قادری و هوشنگ کاووسی (منتقد و فلم‌ساز نامی و دوست شاملو) بازی داشتند.

فلم «دختر کوهستان» که با بازی و کارگردانی محمد علی جعفری در سال ۱۳۴۲ ساخته شد نیز بر پایه فلم‌نامه‌ای از شاملو تولید شد. برای فلم دیگری محصول همان سال به نام «نیرنگ دختران» شاملو با اقتباس از یک فلم ایتالیائی فلم‌نامه‌ای نوشت که سعید نیوندی آن را کارگردانی کرد. شاملو در مصاحبه‌ای گفته است که برای نوشتن این فلم‌ها زحمت چندانی نمی‌کشید و می‌توانست ظرف چند روز فلم‌نامه‌ای کامل بنویسد.

شاملو در سال ۱۳۴۳، فلم‌نامه «ترانه‌های روستائی» را نوشت، که صابر رهبر آن را کارگردانی کرد. در این فلم نامی‌ترین ستاره ایران، یعنی محمدعلی فردین بازی داشت، اما فلم فروش قابل توجهی نداشت.

سناریوی فیلم دیگری به نام «بن‌بست» ساخته مهدی میرصمدزاده که در سال ۱۳۴۴ به نمایش در آمد نیز از شاملو بود. در همین سال فیلم «فرار از حقیقت» به کارگردانی ناصر ملک مطیعی ساخته شد که سناریوی آن را احمد شاملو نوشته بود. در این فیلم شاملو خود نقشی نیز ایفا کرده است.

در سال ۱۳۴۴ احمد شاملو، یکی از فیلم‌نامه‌های خود به نام «داغ‌نگ» را کارگردانی کرد که نه ارزش هنری داشت و نه سرگرم‌کننده بود. شاملو درباره این فیلم، این‌چنین اظهار نظر کرده است: «گناه این شکست را به گردن تهیه‌کننده فیلم انداخت و گفت: «تهیه‌کننده هرچه توانست در جریان کار، صحنه‌های موردپسندش را به فیلم اضافه کرد، و کار به‌جائی کشید که من تنها آوانسی که می‌خواستم حذف نامم بود که البته با آن هم موافقت نشد...»

در سال ۱۳۴۵، فیلم سینمائی نسبتاً خوش‌ساختی به نام «گنج قارون» به روی پرده آمد به کارگردانی سیامک یاسمی. این فیلم جمعیتی بی‌شمار را به سالن‌های سینما کشاند و رکورد فروش فیلم‌های سال را شکست. سناریوی این فیلم را نیز به احمد شاملو نسبت داده‌اند.

شاملو از میانه دهه ۱۳۴۰، کار سینما را به تدریج کنار گذاشت. هم فعالیت‌های نویسندگی و روزنامه‌نگاری تمام وقت و انرژی او را می‌گرفت، و هم در دنیای شعر به نام و اعتباری دست یافته بود که دیگر نمی‌شد آن را با فعالیت‌های پراکنده در سینما آلوده کرد.

شاملو دیگر با صنعت سینما کاری نداشت، مگر آن که گاه در فلمی شعری از او خوانده یا نامی از او برده می‌شد، برای نمونه در فیلم «بن‌بست» به کارگردانی پرویز صیاد، که دو بار صدای احمد شاملو شنیده می‌شود که یکی از اشعار خود را می‌خواند.

مواضع سیاسی و اجتماعی شاملو

شاملو در اتخاذ مواضع سیاسی بسیار صریح و محکم بود هر چند که وی عضو هیچ سازمان سیاسی نبود اما وی در گفتگو با هفته‌نامه «تهران مصور»، ۱۱ خرداد ۱۳۵۸، گفته است:

«پیش از این هم گفتم: من عضو هیچ یک از احزاب نیستم، اما عملاً با همه احزابی که برای ایجاد جامعه‌ای دموکراتیک کوشا هستند همپا و هم‌صدایم. ولی راستی چرا می‌گوئید: «موضع غیرشاعرانه»؟ مگر شعر را از زندگی عملی جدا می‌دانید؟ من معتقدم که شعر، گویاترین سندی است که بر اساس آن می‌توان به تلقی‌ات اجتماعی هر شاعر پی برد و به عنوان نمونه، شعری از خود به شما می‌دهم و توصیه می‌کنم به عنوان پاسخ اصلی من به این سؤال‌تان چاپش کنید. آن را در سال چهل و یک نوشته‌ام:

از مرگ...

هرگز از مرگ نه‌راسیده‌ام

اگر چه دست‌ان‌ش از ابت‌دال

شک‌نده‌تر بود.

هراس من - باری - همه از مردن در سرزمینی است.

که مزد گورکن

از آزادی آدمی

افزون‌تر باشد.»

شاملو در جواب سؤال دیگری که «آیا، اصولاً لحظاتی وجود دارد که سانسور و تحدید آزادی‌ها، توجیه‌پذیر باشد، بعضی‌ها معتقدند، این روزها بله؟»، چنین جواب داده است: «به طور مطلق و یک قلم: نه! هیچ لحظه‌ای وجود ندارد که به سانسور و تحدید آزادی اجازه حیات بدهد. آزادی سکونی است که اگر نامرئی‌ترین گوشه‌اش سائیده شد از رواج می‌افتد.

آن که سانسور می‌کند از خودش در وحشت است، از افشای حقیقت می‌ترسد، چرا که خودش فریب و دروغی بیش نیست.

البته معمولاً قدرت حاکم است که دست به سانسور و اختناق می‌زند، و به همین جهت است که وجود سانسور و اختناق به سادگی می‌تواند دلیلی قاطع بر غاصبانه بودن قدرت حاکم شمرده شود.»

شاملو، هم‌چنین در گفت و گوئی با هفته‌نامه «تهران مصور»، ۴ خرداد ۱۳۵۸، از جمله گفته است:

«... چماق و تپانچه و زندانش همان است، فقط بهانه‌هایش فرق می‌کند. زمان سلطان محمود می‌کشتند که شیعه است، زمان شاه سلیمان می‌کشتند که سنی است، زمان ناصرالدین شاه می‌کشتند که بابی است، زمان محمدعلی شاه می‌کشتند که مشروطه است، زمان رضاخان می‌کشتند که مخالف سلطنت مشروطه است، زمان کره‌اش می‌کشتند که خرابکار است، امروز تو دهنت می‌زنند که منافق است و فردا وارونه بر خرش می‌نشانند و شمع آجینش می‌کنند که لامذهب است. اگر اسم و اتهامش را در نظر نگیریم چیزیش عوض نمی‌شود: تو آلمان هیتلری می‌کشتند که طرفدار یهودی‌هاست، حالا تو اسرائیل می‌کشتند که طرفدار فلسطینی‌هاست، عرب‌ها می‌کشتند که جاسوس صهیونیست‌هاست، صهیونیست‌ها می‌کشتند که فاشیست است. فاشیست‌ها می‌کشتند که کمونیست است، کمونیست‌ها می‌کشتند که آنارشیست است، روس‌ها می‌کشتند که پدرسوخته از چین طرفداری می‌کند، چینی‌ها می‌کشتند که حرامزاده سنگ روسیه را به سینه می‌زند، و می‌کشتند و می‌کشتند و می‌کشتند ... چه قصاصخانه‌ای است این دنیای بشریت!

اما قربانی، انسان اندیشمند، انسان آزاده، هیچ کجا در خانه خودش نیست، همه جا تنه‌است، همه جا در اقلیت محض است. چگونه می‌توان برای جهان نوی طرحی ارائه کرد در حالی که تعصب مجالی به اندیشه نمی‌دهد؟ چگونه می‌توان دستی به برادری پیش برد وقتی که تو وجود مرا نجس می‌شمی؟ چگونه می‌توانم کنار تو حقی برای خود قائل باشم که تو خود را مولا و صاحب من دانی و خون مرا حلال می‌شناسی؟ چگونه می‌توانی در حق و ناحق سخن من عادلانه قضاوت کنی، تو که پیشاپیش، قبل از آن که من لب به سخن باز کرده باشم مرا به کفر و زندقه متهم کرده‌ای؟

ما باید خواستار جهانی باشیم که در آن، انسان در انسان به چشم بیگانه نظر نکند. ما باید خواستار جهانی باشیم که در آن، موجودات بشری به گروه‌های مذهبی، به گروه‌های نژادی، به محدوده‌های جغرافیائی، به مرزهای فکری متعصبانه تقسیم نشود و عقل و خرد (که معمولاً در اقلیت است) محکوم آن نباشد که از نسبت‌های ریاضی تابعیت کند تا مشت (که معمولاً دوتاست) مغز را (که معمولاً یکی است) زیر سلطه خود بگیرد.»

در یک گفتگوی دیگر نیز از احمد شاملو پرسیده شده که «آیا هنر و سیاست جایی به هم می‌رسند؟»

وی چنین پاسخ داده است: «آه بله، حتماً. نرون شهر رم را به آتش می‌کشید و چنگ می‌نواخت. شاه اسماعیل خودمان صدها هزار نفر را گردن می‌زد و غزل می‌گفت. بتهوون عظیم‌ترین سمفونی... عالم را در ستایش شادی ساخت و هیتلر که آرزو داشت نقاش بشود، عظیم‌ترین رنج‌گاه تاریخ، کشتارگاه زاخسن هاوزن را. ناصرالدین شاه هم شعر می‌سرود و هم نقاشی می‌کرد و نقاش می‌پرورد. اما، برای یک تکه طلا می‌داد سارق را زندم‌زنده پوست بکنند. انسان برایش با بادمجان تفاوتی نداشت. خب بله، یک جایی به هم می‌رسند: متأسفانه بر سر نعش یکدیگر.»

شاملو درباره وظایف روشنفکران نیز چنین تأکید کرده است:

«وظیفه روشنفکر همان وظیفه همیشگی است. چنین یا چنان بودن شرایط، در وظیفه بنیادی او که ساختن دنیائی بر اساس عدل و خرد است تغییری نمی‌دهد. اقتضای زمان و شرایط البته می‌تواند تاکتیک‌های مختلفی را توصیه کند که هدف آن اجرای وظیفه است و انتخاب آن بر طبق سلیقه‌ها و نظرگاه‌ها صورت می‌گیرد که مبحث دیگری است.» یکی از بحث‌های تأثیرگذار و پُرسر و صدای شاملو، سخنرانی‌اش در دانشگاه «برکلی-کالیفرنیا» امریکاست. بحث‌هایی که هم خشم سلطنت‌طلبان و ناسیونالیست‌ها و هم حکومت اسلامی را در پی داشت.

در سال ۱۳۶۹ به دعوت «مرکز پژوهش و تحلیل مسائل ایران» (سیرا) (CIRA) جلساتی در دانشگاه «برکلی-کالیفرنیا» برگزار شد که هدف آن، بررسی هنر و ادبیات و شعر معاصر فارسی بود. سخنران یکی از این جلسات زنده یاد احمد شاملو بود. وی در این جلسات، با ایراد سخنانی پیرامون «شاهنامه»، مسائل متعدد سیاسی و تاریخی و فرهنگی زیادی را مورد بحث و بررسی و نقد قرار داد. شاملو، این سخنرانی را در توجه دادن به حساسیت و نقد برای رسیدن به حقیقت و نقد روش روشنفکری ایرانی و مسؤولیت‌های آن ایراد کرد و با طرح سؤالی فرهیختگان ایرانی خارج از کشور را به بازبینی و نقد اندیشه و یافتن پاسخ برای اصلاح فرهنگ و باورها فراخواند. شاملو در آن سخنرانی، درباره تاریخ، فرهنگ و استوره شناسی نظر داد و با گویشی در درخور یک ادیب و شخصیتی فرهنگی و فرهیخته، ارئه داد؛ از کورش، کمبوجیه، داریوش و... گرفته تا فردوسی و ابوریحان بیرونی، سهراب سپهری، اخوان ثالث و...

وی در بخشی از سخنرانی خود به مهاجرت آریائی‌ها از جنوب سیبری به ایران اشاره کرد و بر پایه پژوهش‌های زمین‌شناختی، زبان‌شناسی و استوره‌شناسی و بررسی منابع و نوشته‌های کهن ایرانی و زرتشتی، سخن گفت. شاملو در بخش دیگری از سخنان خود چنین گفت: «در تاریخ ایران باستان از مردی نام برده شده است به اسم گئومات و مشهور به غاصب. می‌دانیم که پس از مرگ کوروش، پسرش کمبوجیه با توافق سرداران و درباریان و روحانیان و اشراف به سلطنت رسید و برای چپاول مصریان به آن‌جا لشکر کشید، چون جنگ و جهان‌گشایی که نخست با غارت اموال ملل مغلوب و پس از آن، با دریافت سالانه باج و خراج از ایشان ملازمه داشته، در آن روزگار برای سرداران سپاه که تنها از طبقه‌ای اشراف انتخاب می‌شدند، نوعی کار تولیدی بسیار ثمربخش به حساب می‌آمده (البته اگر بتوان غارت و باج‌خوری را کار تولیدی گفت!)»

شاملو، در این سخنرانی تأکید دارد: بگذارید یک حکم کلی صادرکنم و آب پاکی را رو دست‌تان بریزم: همه خودکامه‌های روزگار دیوانه بوده‌اند. دانش روان‌شناسی به‌راحتی می‌تواند این نکته را ثابت کند. و اگر بخواهم به حکم خود شمول بیش‌تری بدهم باید آن را به این صورت اصلاح کنم که: خودکامه‌های تاریخ از دم یک یک چیزی‌شان می‌شده: همه‌شان از دم، مَشَنگ بوده‌اند و در بیش‌ترشان مَشَنگی تا حد وصول به مقام عالی دیوانه زنجیری پیش می‌رفته. یعنی دوروبری‌ها، غلام‌های جان‌نثار و چاکران خان‌زاد، آن‌قدر دوروبرشان موس‌موس کرده‌اند و دُمبشان را توی بشقاب گذاشته‌اند و بعضی جاهاشان را لیس کشیده‌اند و نابغه عظیم‌الشان و داهی کبیر و رهبر خردمند چپان‌شان کرده‌اند که یواش‌یواش امر به خود حریفان مشتبه شده و آخرسری‌ها دیگر یکهو یابو ورشان داشته است؛ آن یکی ناگهان به سرش زده که من پسر آفتابم، آن یکی دیگر مدعی‌شده که من بنده پسر شخص خدا هستم، اسکندر ادعا کرد نطفه ماری است که شب‌ها به بستر مامانش می‌خزیده و نادرشاه که از همان اول بالاخانه را اجاره داده بود پدرش را از یاد برد و مدعی‌شد که پسر شمشیر و نوه شمشیر و نبیره شمشیر و ندیده شمشیر است.

شاملو، در ادامه گفته است: فقط میان مجانین تاریخی حساب کمبوجیه بینوا از الباقی جداست. این آقا از آن نوع ملنگ‌هایی بود که برای گرد و خاک کردن لزومی نداشت دور و بری‌ها پارچه سرخ جلو پوزاهش تکان بدهند یا خار زیر دمبش بگذارند. چون به قول؛ معروف خودمان از همان اوان بلوغ ماده‌اش مستعد بود و بی‌دمبک می‌رقصید. این

مردک خل‌وضع (که اشراف هم تنها به‌همین دلیل او را به‌تخت نشاندند که افسارش تو چنگ خودشان باشد) پس از رسیدن به مصر و پیروزی بر آن و جنایات بی‌شماری که در آن نواحی کرد، به کلی زنجیری شد. غش و ضعف و صرع و حالتی شبیه به هاری به‌اش دست داد. به روزی افتاد که مصریان قلباً معتقد شدند که این بیماری کیفری است که خدایان مصر به مکافات اعمال جنایت‌کارانه‌اش بر او نازل کرده‌اند.

شاملو در ادامه گفته که: بلندگوهای رژیم سابق از شاهنامه به عنوان حماسه ملی ایران نام می‌برد، حال آن که در آن از ملت ایران خبری نیست و اگر هست همه جا مفاهیم وطن و ملت را در کلمه شاه متجلی می‌کند. خوب، اگر جز این بود که از ابتدای تأسیس رادیو در ایران هر روز صبح به ضرب دمبک زورخانه توی اعصاب مردم فروپاش می‌کردند. آخر امروزه روز فرّ شاهنشاهی چه صیغه‌ای است؟ و تازه به ما چه که فردوسی جز سلطنت مطلقه نمی‌توانسته نظام سیاسی دیگری را بشناسد؟

در ایران اگر شما برمی‌داشتید کتاب یا مقاله یا رساله‌ای تالیف می‌کردید و در آن می‌نوشتید که در شاهنامه فقط ضحاک است که فرّ شاهنشاهی ندارد پس از توده مردم برخاسته؛ و این آدم به فلان و به همان دلیل محدودیت‌های اجتماعی را از میان برداشته و دست به اصلاحات عمیق اجتماعی زده، پس حکومتش به‌خلاف نظر فردوسی حکومت انصاف و خرد بوده؛ و کاوه نامی بر او قیام کرده اما یکی از تخم و ترکه جمشید را به‌جای او نشاندند پس درواقع آن چه به قیام کاوه تعبیر می‌شود، کودتایی ضدانقلابی برای بازگرداندن اوضاع به‌روال استثماری گذشته بوده، اگر چوب به آستین‌تان نمی‌کردند، این‌قدر هست که دست‌کم به ماحصل تتبعات شما در این زمینه اجازه انتشار نمی‌دادند و اگر هم به نحوی از دست‌شان در می‌رفت، به هزار وسیله می‌کوبیدندتان. چنان که بر سر برداشت‌های من از حافظ، استادان شاخ پشمی فرهنگستانی رژیم درکمال وقاحت؛ رای صادر فرمودند که مرا باید به محاکمه کشید، و بعد هم که اوضاع عوض شد به کلی جلو انتشارش را گرفتند.

خوب. پس حقایق و واقعیات وجود دارند و آن‌جا هستند:

توی شاهنامه، توی سنگ‌نبشته بیستون، توی دیوان حافظ، توی کتاب‌هایی که خواندن‌شان را کفر و الحاد به قلم داده‌اند، توی فلمی که سانسور اجازه دیدنش را نمی‌دهد و توی هر چیزی که دولت‌ها و سانسورشان به نام اخلاق، به نام بدآموزی، به نام پیش‌گیری از تخریب اندیشه و به هزار نام و هزار بهانه‌ی دیگر سعی می‌کنند توده مردم را از مواجهه با آن مانع شوند. در هر گوشه دنیا، هر رژیم حاکمی که چیزی را ممنوع‌الانتشار به قلم داد، من به خودم حق می‌دهم که فکر کنم در کار آن رژیم کلکی هست و چیزی را می‌خواهد از من پنهان کند.

پارمی از نظام‌ها اعمال سانسور را با این عبارت توجیه می‌کنند که: «ما نمی‌گذاریم میکرب وارد بدن‌مان بشود و سلامت فکری ما و مردم را مختل کند.» - آن‌ها خودشان هم می‌دانند که مهمل می‌گویند. سلامت فکری جامعه فقط در برخورد با اندیشه مخالف محفوظ می‌ماند. تو فقط هنگامی می‌توانی بدانی درست می‌اندیشی که من منطق را با اندیشه‌ی نادرستی تحریک کنم. من فقط هنگامی می‌توانم عقیده سخیف را اصلاح کنم که تو اجازه سخن گفتن داشته باشی. حرف مزخرف خریدار ندارد، پس تو که پوزمبند به دهان من می‌زنی از درستی اندیشه من، از نفوذ اندیشه من می‌ترسی. مردم را فریب داده‌ای و نمی‌خواهی فریب آشکار شود. نگران سلامت فکری جامعه هستی؟ پس چرا مانع اندیشه آزادش می‌شوی؟ سلامت فکری جامعه تنها در گرو همین و اکسیناسیون بر ضد خرافات و جاهلیت است که عوارض درست با نخستین تب تعصب آشکار می‌شود.

برای سلامت عقل فقط آزادی اندیشه لازم است. آن‌ها که از شکفتگی فکر و تعقل زیان می‌بینند جلو اندیشه‌های روشنگر دیوار می‌کشند و می‌کوشند توده‌های مردم احکام فریب‌کارانه‌ی بسته‌بندی شده آنان را به‌جای هر سخن بحث‌انگیزی بپذیرند و اندیشه‌های خود را بر اساس همان احکام قالبی که برایشان مفید تشخیص داده شده زیرسازی کنند.

توده‌یی که بدین‌سان قدرت خلاقه فکری خود را از دست داده باشد، برای راه جستن به حقایق و شناخت قدرت اجتماعی خویش و پیداکردن شعور و حتا برای توجه یافتن به حقوق انسانی خود محتاج به فعالیت فکری اندیش‌مندان جامعه خویش است. زیرا کشف حقیقتی که این چنین در اعماق فریب و خدعه مدفون شده باشد ریاضتی عاشقانه می‌طلبد و به طور قطع می‌باید با آزاداندیشی؛ و فقدان تعصب جاهلانه پشتیبانی بشود که این هم ناگزیر در خصلت توده گرفتار چنان شرایطی نخواهد بود.

شاملو گفته که: باری، نقاشی و رقص و موسیقی و شعر دست به دست هم داد و درست از قلب مراکز اسلامی، از میان خانقاه‌ها به تپش درآمد و غریو این فرهنگ سرشار از زیبایی حتا در قصور خلفای ظاهرا مسلمان هم طنین‌افکند. تا این‌جا رهبری مقاومت و مبارزه با متفکران و آزاداندیشان بود و علی‌رغم دربار خلفا که به شدت و حدت به صوفی‌کشی و قلع و قمع صوفیان سرکش پرداخته بود، تصوف تا آن‌جا نفوذ پیدا کرد که خانقاه‌ها عملا به صورت مراکز اصلی مذهبی درآمد.

متأسفانه این‌جا مجال آن نیست که نشان بدهم اسلام عربی چه بوده و اسلامی که تصوف ایرانی از آن ساخت چه. اما می‌توانم نکته کوتاهی از معتقدات یکی از سران صوفیه را نقل کنم، که مشتم نمونه خروار است:

«صوفیان گرد آمده بودند در خانقاه، و از بیرون بانگ اذان برخاست که «الله‌اکبر» (بزرگ است خدا). شیخ سری جنبانید و گفت: - و اَنَا اکبرُ مِنْهُ. (من از خدا بزرگ‌ترم!)»

اما کار تصوف به کجا کشید؟ - هیچ. پس از آن‌که نقش سیاسی اجتماعی خودش را به انجام رساند، پادشاهان ایران آن را از درونمایه‌ی فرهنگی و ملیش خالی کردند و به صورت پیفوزی و مفتخوری و درویش مسلکی درش آوردند و ازش آلت معطله ساختند تا بی‌مزاح‌تر، بتوانند به نوکری و سرسپردگی دربار خلفای عرب افتخار کنند و خون وطن‌خواهان و استقلال‌طلبان را بریزند. البته این طرحی اجمالی و فشرده بود که دادم و بعید نیست پاره‌یی برداشت‌هایم نادرست هم باشد. این طرح را دادم تا بتوانم بگویم که آن نهضت عظیم چه بود و چه شد. اما بعدها که مورخان مغرض قلم به مزد، به اقتضای سیاست‌های روز گفتند تصوف از همان اول چیزی مفتخوری و گدامنشی و درویش‌مسلکی نبوده، ما این حکم را مثل وحی منزل پذیرفتیم.

اگر گفته‌اند انوشیروان آدمکش دودوزه‌باز فرصت‌طلب مظهر عدل و انصاف بوده، این حکم را هم مانند وحی منزل پذیرفته‌ایم و اگر فردوسی اشتباه کرده یا ریگی به کفش داشته و اسطوره ضحاک را به آن صورت؛ جازده، حتا طبقه تحصیل کرده و مشتاق حقیقت ما نیز حکم او را مثل وحی منزل پذیرفته‌اند...

این سخن‌رانی شاملو، انگار به اصطلاح ناگهان آب در لانه مورچگان ریخت و از ناسیونالیسم ایرانی و سلطنت‌طلبان و برخی نویسندگان گرفته تا حکومت اسلامی و مذهب‌یون و...، علیه وی گرد و خاک به پا کردند. از کیهان لندن تا کیهان تهران به مدیریت شریعت‌مداری نماینده خامنه‌ای این در مؤسسه کیهان، علیه شاملو نوشتند و شیون راه انداختند. اما شاملو کسی نبود که مرعوب چنین حملاتی شود.

مهم‌تر از همه، احمد شاملو، در معرفی اولین شماره کتاب «جمعه»، با شناخت سرمایه‌داری و گرایش‌ات مختلف آن مانند گرایش‌ات عقب‌مانده بورژوائی ناسیونالیستی و مذهبی آن، با تحلیل چشم‌انداز سیاسی و اجتماعی آینده انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران، چنین هشدار داده بود: «اول دفتر ... روزهای سیاهی در پیش است. دوران پردبازی که، گرچه منطقا عمری دراز نمی‌تواند داشت، از هم اکنون نهاد تیره خود را آشکار کرده است و استقرار سلطه خود را بر زمینه‌ای از نفی دموکراسی، نفی ملیت، و نفی دستاوردهای مدنیت و فرهنگ و هنر می‌جوید. این چنین دورانی به ناگزیر پایدار نخواهد ماند، و جبر تاریخ، بدون تردید آن را زیر غلتک سنگین خویش در هم خواهد گرفت. اما نسل ما و نسل آینده، در این کشاکش انومبار، زبانی متحمل خواهد شد که بی‌گمان سخت کمرشکن خواهد بود. چرا که قشریون مطلق‌زده هر

اندیشه آزادی را دشمن می‌دارند و کامگاری خود را جز به شرط امحاء مطلق فکر و اندیشه غیرممکن می‌شمارند. پس نخستین هدف نظامی که هم‌اکنون می‌کوشد پایه‌های قدرت خود را به ضرب چماق و دشنه استحکام بخشد و نخستین گام‌های خود را با به آتش‌کشیدن کتابخانه‌ها و هجوم علنی به هسته‌های فعال هنری و تجاوز آشکار به مراکز فرهنگی کشور برداشته، کشتار همه متفکران و آزاداندیشان جامعه است. اکنون ما در آستانه توفانی روبنده ایستاده‌ایم. بادنماها ناله‌کنان به حرکت درآمده‌اند و غباری طاعونی از آفاق برخاسته است. میتوان به دخمه‌های سکوت پناه برد، زبان در کام و سر در گریبان کشید تا توفان بیامان بگذرد. اما رسالت تاریخی روشنفکران، پناه امن جستن را تجویز نمیکند. هر فریادی آگاه‌کننده است، پس از حنجره‌های خونین خویش فریاد خواهیم کشید و حدوث توفان را اعلام خواهیم کرد. سپاه کفن‌پوش روشنفکران متعهد در جنگی نابرابر به میدان آمده‌اند. بگذار لطمه‌ای که بر اینان وارد می‌آید نشانه‌ای هشداردهنده باشد از هجومی که تمامی دستاوردهای فرهنگی و مدنی خلق‌های ساکن این محدوده جغرافیایی در معرض آن قرار گرفته است.»

احمد شاملو، که این مطلب را در سال‌های پرتلاطم و متحول مرداد ماه ۱۳۵۸ نوشته است، یعنی سالی که هنوز چند ماهی از انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ نگذشته بود و بسیاری از روشنفکران و حتی احزاب و سازمان‌های به اصطلاح «چپ» آن دوره از حزب توده تا طیفی از سازمان چریک‌های فدائی خلق به دنبال امام «ضدامپریالیست» بودند و درباره موقعیت طبقاتی خمینی و غیره، تحلیل‌های غیرعلمی و غیرطبقاتی به خورد جامعه می‌دادند، تنها بخش کوچکی از روشنفکران آگاه مانند شاملو و یا سازمان‌های کوچکی در ایران، در مقابل حاکمان تازه به قدرت رسیده، با جان و دل به دفاع از آزادی، برابری، دموکراسی و رفاه برخاستند. متأسفانه بسیاری از روشنفکران در آن دوره مانند امروز، هنر را برای هنر تفسیر کرده و مبارزه سیاسی و اجتماعی بر علیه ارتجاع و دیکتاتوری و ستم و استثمار بر انسان‌ها را وظیفه خود قرار ندادند. از آن‌رو جای تعجب نیست که حاکمان قداره‌بند جمهوری اسلامی، حتی از مرده شاملوها و همه جان‌باختگان راه آزادی و برابری و دموکراسی در هراس به سر می‌برند، حتی دست به تخریب مزار آنان می‌زنند و یا مانع برگزاری مراسم‌های یادبود وی می‌شوند. چنین اعمالی، این واقعیت را در مقابل جامعه قرار می‌دهد که دشمنان آزادی، حتی از مزار و یاد این شاعر نامی و پرچمدار آزادی نیز ترس و وحشت دارند. اما سردمداران این رژیم اختناق و جهل و جنایت، نیک می‌دانند که میلیون‌ها انسان آزادی‌خواه راه شاملوها و همه جان‌باختگان راه آزادی و برابری و عدالت اجتماعی را با همه خطرات جانی و سختی‌هایی که در مسیر مبارزه‌شان قرار دارد، هیچ ابائی ندارند و عزم پیروزی کرده‌اند.

به این ترتیب، برای نسل قبل و نسل ما و نسل جوان‌تر، شاملو جایگاه ویژه‌ای داشته و هنوز هم در میان نسل جوان این جایگاه مهم را همچنان را دارد. ما در افکار و فعالیت‌ها و کلام وی، خودمان را پیدا می‌کنیم. در انبوهی از اشعارش عشق به آزادی و برابری را خوانده‌ایم و یا از زبان خودش شنیده‌ایم. شاملو، حتا در سال‌های آخر زندگی و با جسم بیمار، از مبارزه دست نکشید.

شعرهای انسانیت‌محور شاملو، به «درد مشترک»، «عشق»، «مبارزه»، «مردم» و «کوچه» و «خیابان»، و «برهنگان» و «گرسنگان» و «زندانیان» و «قربانیان» می‌پردازند، و جایگاه والای انسان انسان آزاد و متعهد و آگاه را به اوج می‌رساند.

شعر وی، حتی شعرهای عاشقانه «الف. بامداد» نیز به خواننده روحیه مقاومت می‌دهد. برای او توقف مرگ است. او در اعتراض زیست. شعر برایش وسیله‌ای برای مبارزه و نواندیشی، شاد دیدن انسان است.

شاملو، نه تنها خود دغدغه مبارزه و آزادی و مردم را در دل داشت، بلکه تمامی آحاد جامعه را دعوت به توجه به این مبارزه و همبستگی کرده و دوست داشت همه مردم با همدیگر این درد بزرگ را حس و لمس کنند:

یاران ناشناخته‌ام
چون اختران سوخته
چندان به خاک تیره فرو ریختند سرد
که گفתי
دیگر
زمین
همیشه
شبی بی‌ستاره ماند

آنگاه
من
که بودم
جغد سکوت لانه تاریک درد خویش
چنگ ز هم گسیخته زه را
یک سو نهادم
فانوس برگرفته به معبر درآمدم
گشتم میان کوچه مردم
این بانگ با لبام شرر افشان
«-آهای!
از پشت شیشه‌ها به خیابان نظر کنید!
خون را به سنگفرش ببینید!
این خون صبح‌گاه است گوئی به سنگفرش
کاین گونه می‌تپد دل خورشید
در قطره‌های آن ...»
(باغ آینه، «بر سنگفرش»)

در واقع شاملو، در این قطعه خویش، عصیان سیاسی-اجتماعی را توصیه می‌کند. در شعر شاملو، همچون در شماری از سروده‌های نیما و فروغ فرخ‌زاد، می‌توان از حضور یک جهان‌بینی «انسانیت‌مدار» یافت، وجود دارد. شمار فراوانی از سروده‌های شاملو، تحت تأثیر مستقیم رخدادهای سیاسی و اجتماعی، و هم‌زمان با هدف افشا کردن استبداد و خفقان سروده شده است. از این میان، تعداد از آن‌ها با نام و نشان معترضین اجتماعی و یا خاطره جان‌باختگان سیاسی همراه است. یاد احمد شاملو همیشه گرامی‌ست!

جمعه ۸ مرداد [اسد] ۱۳۹۴-۳۰ جولای ۲۰۱۵

ضمائم:

می‌توانید نظریات احمد شاملو را در لینک‌های زیر گوش کنید:
- در مورد «سیاست و هنر»:

<https://youtu.be/UOrsNf4SwIk>

- نظرات جنجالی احمد شاملو - موسیقی سنتی:

<https://youtu.be/kodbJZDQ-0E>

- جلسه پرسش و پاسخ احمد شاملو با دانشجویان دانشگاه برکلی:

https://youtu.be/eOSBjTre-_M

- احمد شاملو، بزرگ شاعر آزادی «نام مستندی به تهیه‌کنندگی «بهمن مقصودلو» و کارگردانی «مسلم منصوری» بر مدار زندگی و اندیشه‌های «احمد شاملو» است که میان سال‌های ۱۹۹۸ تا ۱۹۹۹ ساخته و در سال ۱۹۹۹ برنده جایزه «استیگ داگرم» گشت. در لینک زیر:

<https://youtu.be/QJtPistn8nA>

- یک نمونه از سیاه نوشته‌های کیهان جمهوری اسلامی علیه شاملو عزیز و کانون نویسندگان ایران در تبعید، و فعالین آن در زیر نوشته شده است. البته کیهان جمهوری اسلامی، همواره آگاهانه و عامدانه تاریخ را در این سیاه‌نمایی خود نیز تحریف می‌کند. برای مثال، در این سال، آقای مسعود نقره، نه عضو هیئت دبیران بود و نه سخنگوی آن. این سیاه نمایی در لینک زیر است:

[/!http://iusnews.ir/fa/news-](http://iusnews.ir/fa/news-)

سه شنبه ۱۶ اردیبهشت [ثور] ۱۳۹۳ - ۱۴:۴۲

یادداشت پیام فضلی نژاد؛

خواستگاران شاملو: از همسر گوگوش تا ارشاد جنتی!

خبرنامه دانشجویان ایران: پیام فضلی نژاد // انتشار سخنرانی مدیر مسئول کیهان درباره فرصت‌طلبی‌های سیاسی جریان روشنفکری ایران در لانه جاسوسی (۱ اسفند ۹۲) و بررسی مستند سوابق چهره‌هایی مانند احمد شاملو، صادق هدایت و... در مقالات «۷ پرده از ۷ دهه زندگی روشنفکری» به قلم پیام فضلی نژاد در روزنامه کیهان (۱۱ و ۱۲ اسفند ۱۳۹۳) بازتاب‌های گسترده‌ای را در داخل و خارج از کشور برانگیخت.

«خبرگزاری ایسنا» دیروز اعلام کرد که با حضور معاون هنری وزیر ارشاد از «نشان موزه بین‌المللی شاملو» رونمایی می‌شود و وزارت ارشاد از این شاعر سلطنت‌طلب تجلیل خواهد کرد! همچنین اعضای شورای مرکزی گروهک «کانون نویسندگان در تبعید»! و احزاب «چپ امریکایی» خارج کشور مقالات مختلفی را در سایت‌های «گویانیوز» و «بالاترین» و... منتشر کردند تا اثر روشنگری‌های کیهان را خنثی کنند، اما همه این چهره‌ها علیرغم فحاشی‌های گسترده به شریعت‌مداری، سخنان او درباره سابقه جاسوسی شاملو برای نازی‌ها و دین‌ستیزی و پیوند او با «سلطنت‌طلبان» را ناخواسته تأیید کردند.

«مسعود نقره‌کار» سخنگوی گروهک فراری «کانون نویسندگان در تبعید» و از فعالان ضد‌دین اپوزیسیون برانداز در اروپا با انتشار مقاله «سخنان شما حتی وجهت شرعی ندارد» (!) خطاب به کیهان در سایت «گویانیوز» ضمن تأیید اسنادی که کیهان درباره سوابق شاملو منتشر کرده، با بافتن صغری و کبری‌های متناقض نوشت: «برخی از درباریان

به ویژه فرح پهلوی شعر شاملو و سایر آثار او را دوست می‌داشتند و او را ستایش می‌کردند... و به آنها کمک مالی می‌کردند.»

جالب است که سخنگوی «کانون نویسندگان در تبعید» تمام اسناد و استدلال‌های مدیر مسؤول «کیهان» - از جمله حمایت و ستایش دربار پهلوی از شاملو - را تأیید کرده است اما برای آنکه روایت رسمی جریان روشنفکری از اسطوره‌های جعلی آن صدمه نخورد، ده‌ها فحش را در مقاله به اصطلاح مستند خود علیه کیهان ردیف می‌کند و می‌نویسد: «دلایل کینه و نفرت کیهان به شاملو» آن است که «شاملو امام خمینی [ره] حسین شریعتمداری را نفی کرده است.»

همچنین «بهرام رحمانی» دیگر عضو ارشد گروهک ضدانقلاب «کانون نویسندگان در تبعید» که عنوان ارتجاعی و فسیل شده «عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران» را نیز یدک می‌کشد، در مقاله‌ای که سایت صهیونیستی «بالاترین» و سایت‌های چپ امریکائی مانند «کار» بازنشر کردند، نوشت: «واقعیت این است که شاملو به نازی‌ها سمپاتی داشت و این را خودش بیان کرده است... اما شاملو از همان روزهای نخست به قدرت رسیدن حکومت اسلامی در رابطه با اهداف و سیاست‌های سرکوبگرانه آن هشدار داد» این نویسنده لائیک فراری نیز اگرچه مانند سخنگوی «کانون نویسندگان در تبعید» همه استنادات و استدلال‌های مدیر مسؤول کیهان درباره سوابق سیاسی، فرهنگی و فکری چهره‌هایی مانند احمد شاملو و صادق هدایت را غیرقابل انکار یافته و تأیید می‌کند، اما براساس قاعده کلیشه‌ای و نخ‌نمای جنگ روانی رسانه‌های ضدانقلاب سؤال می‌کند که «چه کسی کثیف و نازیست است؟» و پاسخ می‌دهد: شریعتمداری نازیست است، نه شاملو (!) چون او برنامه‌های «هویت» و «سراب» را ساخته است و کتاب‌های «نیمه پنهان» نیز که توسط دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان منتشر می‌شود، حملات زیادی به روشنفکران سکولار کرده است!

در این میان، خبرگزاری دولتی «ایسنا» وابسته به «جهاد دانشگاهی» دیروز (۱۳ اسفند) اعلام کرد که «قرار است روز ۲۱ اسفندماه ساعت ۱۶ مراسم رونمایی از نشان موزه‌خانه بین‌المللی احمد شاملو در خانه این شاعر واقع در دهکده کرج برگزار شود. این مراسم با حضور نمایندگان دو سازمان بین‌المللی، نماینده سازمان میراث فرهنگی ایران، علی مرادخانی - معاونت هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - و علیرضا سمیع‌آذر برگزار می‌شود.» همچنین «مسعود کیمیائی» (همسر سابق گوگوش) نیز برای اعاده حیثیت از سلطنت‌طلبان به صحنه آمد و اعلام کرد که فلان‌نامه «میراث شوم» نوشته احمد شاملو را کارگردانی خواهد کرد. همسویی بی‌سابقه معاونت هنری وزارت ارشاد با ضدانقلابیون فراری که اذعان به دین‌ستیزی چهره‌های جریان روشنفکری مانند شاملو و هدایت و... دارند، پدیده سؤال‌برانگیزی است که معلوم نیست مسؤولان مربوطه چه توجیهی برای آن دارند؟!

روزهای ۱۱ و ۱۲ اسفند ۹۲ نیز پیام فضلی نژاد پژوهشگر مؤسسه کیهان با انتشار مقاله‌ای دو قسمتی در روزنامه کیهان با اشاره به سخنرانی حسین شریعتمداری درباره سوابق شاملو و واکنش‌های آن مطلبی نوشت که در ذیل می‌آید: آیا «احمد شاملو» که روشنفکران لیبرال او را «شاعر آزادی» و «مردمی‌ترین هنرمند معاصر» می‌نامند، در جنگ جهانی دوم جاسوس نازی‌ها بود و هر دهه از عمر ۷۵ ساله خود را در خدمت یک جریان سیاسی گذراند؟ یا این ادعاها، پندارهای دروغی است که از عالم «توهم توطئه» می‌آید و فقط به درد «پرونده‌سازی» علیه هنرمندان آزادی‌خواه می‌خورد تا چهره مفاخر این مملکت را نزد نسل جوان مخدوش کند؟ این سوالات از هفته گذشته و پس از اشاره «حسین شریعتمداری» در سخنرانی‌اش به فرصت‌طلبی‌های سیاسی «احمد شاملو» (لانه جاسوسی، ۱ اسفند ۱۳۹۲) بیشتر در معرض بحث رسانه‌ها و کاربران شبکه‌های اجتماعی قرار گرفت. عصاره سخن مدیر مسؤول «کیهان» این بود که هدف نشریات زنجیره‌ای اردوگاه فتنه از ترویج و تبلیغ چهره‌هایی مانند شاملو، صادق هدایت، غلامحسین ساعدی و... صرفاً «هنجارشکنی» است و به دنبال بالا بردن هر تابلویی غیر از تابلوی «خط امام» و «هنر

مردمی» هستند، اما مافیای روشنفکری- بنابر سنت ثابت فکری خود- جز سکوت و مغالطه پاسخ دیگری در برابر سخنان شریعتمداری نداشت. البته واکنش‌های عصبی هجوآمیز، عنصر ذاتی «رفتار روشنفکری» و بیماری شایعی است که امروزه جای تحلیل‌های استخوان‌دار را گرفته است. هرچه هست، وضع و وزن جریان روشنفکری معاصر همین است و این بار، همه شعور خود را به «ابراهیم نبوی» هجویه‌نویس حق‌العمل‌کار در سایت «روزآلاین» سفارش دادند که نوشت:

بعد از کشفیات همکاران شریعتمداری مبنی بر اینکه «صادق هدایت» آدم کثیفی بود، چون کت و شلوار می‌پوشید و کراوات می‌زد و موهایش را شانه می‌کرد و فرانسه را خوب حرف می‌زد، نوبت شاملو رسیده که آقای حسین شریعتمداری گفته که «شاملو جاسوس نازی‌ها بود.» یعنی زمانی که هیتلر خودکشی کرد و جنگ تمام شد، شاملو هنوز بیست سالش نشده بود. حالا سؤال ما این است که این شاملوی جاسوس، خبر چه کسی را به آلمان‌ها می‌داد؟ تا به حال شاملو صهیونیست، عامل رژیم پهلوی، روشنفکر فاسد، انگلیسی، امریکائی، همکار با موساد شده، لطفاً بگوئید که بالاخره کدامش بود و خانواده‌ای را از نگرانی نجات دهید!

نگرانی خانواده روشنفکران و اردوگاه اپوزیسیون از بازخوانی کارنامه سیاسی و فکری چهره‌هایی مانند «احمد شاملو» اتفاق تازه‌ای نیست؛ کار «ابراهیم نبوی» هم که مطلبش را با زدن اتهامات غیرقابل انتشار به آقای شریعتمداری و نویسندگان «کیهان» تمام می‌کند، فرافکنی عصبی جدیدی نیست! جریان روشنفکری، نه فقط در ایران بلکه در خود غرب، همواره میل دارد تا تصویر بی‌عیب و نقصی از اسطوره‌هایش رواج یابد و در برابر هرگونه نقد تاریخی آنها به شدت آلرژی دارد و به جای پاسخگوئی، تیک‌های عصبی می‌زند.

برای همین، روشنفکران خود را مجاز می‌دانند هر انگ و برچسبی را به منتقدانشان بچسبانند و از آنان چهره مثنی «افراطی بی‌سواد» و عده‌ای «مرتجع هنرستیز» بسازند تا مبدا روایت‌های رسمی و فانتزی تاریخ روشنفکری از اعتبار بیافتد. نتیجه این جنگ روانی، تغییر اصل صورت مسأله است؛ یعنی آنچه روشنفکران به مخاطبان خود نمی‌گویند و زیرکانه به دست فراموشی می‌سپارند این است که واقعیت چیست و راست و دروغ کدام است؟ بالاخره هنرمندی مثل احمد شاملو «که بود و چه کرد؟» ۷ پرده از ۷ دهه زندگی روشنفکری و پیشینه سیاسی او را مرور کنیم:

۱- شاملو می‌گوید «نازیسم» اولین گرایش سیاسی او بود. گرچه «فرهنگ فرهی» رفیق ۵۰ ساله شاملو در شماره ۸ مجله «دفتر هنر» (چاپ لس‌آنجلس، مهر ۱۳۷۶، ص ۹۲۵) به کنایه می‌نویسد که این شاعر از یادآوری همسر اولش کراهت دارد، «همانطور که از هواداری‌اش از آلمانی‌ها در سال‌های دهه بیست یاد نمی‌کند؛ دورانی که زندانی متفقین شد.» اما شاملو دست‌کم یک بار در شماره ۱۵ ماهنامه «آدینه» (مرداد ۱۳۶۶، ص ۲۲) ماجرای همکاری خود با نازی‌ها در جنگ جهانی دوم را شرح داد و آن را به حساب کم‌شعوری خود گذاشت و گفت: «من «زندانی سیاسی» متفقین بودم... و آلت دست گروهی ابله‌تر از خود شدم که با شعار دشمن دشمن ما، دوست ماست، ناآگاهانه- گرچه از سر صدق- می‌کوشند مثلاً با ایجاد اشکال در امور پشت جبهه متفقین آب به آسیاب و دار و دسته اوباش هیتلر بریزند. البته آن گرفتاری از آن لحاظ که بعدها کمتر «فریب» بخورم و هر یاوه‌ای را شعار رهائی‌بخش به حساب نیاورم، برای من درس آموزنده‌ای بود.» شاملو حتی برای پاک کردن ننگ همکاری‌اش با نازی‌ها، سراپای خودش را در این گفت‌وگو به فحش کشید و ادامه داد که آدمی بوده است «به اصطلاح معروف بیرون باغ! پسر بچه‌ای را در نظر بگیرید که پانزده سال اول عمرش را در خانواده‌ای نظامی، در خفقان سیاسی و سکون تربیتی و... ناگهان در نهایت گنجی و بی‌هیچ درک و شناختی از خواب پریده است.» به هر حال، هم شاملو تأیید می‌کند و هم کوهی از اسناد و «تاریخ» به ما می‌گوید که او از سال ۱۳۲۲ به اتهام «خرابکاری در پشت جبهه متفقین با ماموریت از نازی‌ها» ۲۱ ماه را در زندان گذراند و پس از آزادی به ارومیه رفت و آنجا نیز مجدداً بازداشت شد.

۲- شاملو می‌گوید پس از نازیسم به «کمونیسم» پیوست. این آخرین باری نبود که شاملو اعتراف کرد می‌تواند تا «هر» یاهوای را به جای شعار آزادی‌بخش» اشتباه بگیرد و «آلت دست گروهی ابله‌تر از خود» شود. با جدائی از فاشیسم المانی، او به فاشیسم روسی روی آورد. پایان دهه ۱۳۲۰ عضو «حزب توده» شد و مزدش هم استخدام در سفارت مجارستان با عنوان «مشاور فرهنگی» بود. با ژستی چپ‌گرا شعرهای «قطعنامه» و «آهن‌ها و احساس» را سرود و در همین دوره، ۹ شماره از مجله «روزنه» و ۳ شماره از مجله «آهنگ صبح» را برای توده‌ای‌ها درآورد. این بار نیز به اتهام «ارتباط با شوروی‌ها» یک سال را در زندان قصر ماند و زمستان ۱۳۳۳ آزاد شد. تا ۳۰ سالگی، شاملو دو بار به همکاری با فاشیستی‌ترین احزاب استعماری در ایران پرداخت. همانطور که پس از جدائی از نازی‌ها آنها را به فحش کشید، با رفقای توده‌ای خود نیز همین کار را کرد.

۳- شاملو در ۳۴ سالگی به یک مدیر دولتی رژیم پهلوی و نویسنده سفارشی «فلم فارسی» تبدیل شد. او در میانه دهه ۱۳۳۰ برای سومین بار ایدئولوژی سیاسی خود را عوض کرد و پس از پیوند با محافل سلطنتی از طریق «اسماعیل پوروالی»، در سال ۱۳۳۸ رسماً به عنوان یکی از مدیران سمعی و بصری وزارت کشاورزی منصوب گشت. از همین سال نیز شروع به فعالیت سینمایی در جهت سیاست‌های فرهنگی رژیم پهلوی دوم کرد و نام وی به عنوان سناریونیس ۲۰ فلمفارسی از جمله «نیرنگ دختران» و «بی‌عشق هرگز» ثبت شد؛ فلم‌هایی بی‌اعتبار و سفارشی که حتی روشنفکران آنها را «آبگوشتی» و «مبتذل» می‌نامند. در نیمه اول دهه ۱۳۴۰ طوسی حائری همسر دومش را طلاق داد و سال ۱۳۴۳ با «آیدا سرکیسیان» ازدواج کرد و خیلی سریع با سرمایه همسر سومش مجموعه شعر «آیدا در آینه» را منتشر کرد.



۴- شاملو در ۴۱ سالگی گفت «مردم مرا از گند و عفونت و نفرت سرشار کرده‌اند. من به هیچ چیز در زندگی اعتقاد ندارم!» او در میانسالی از فاشیسم سیاسی به فاشیسم ذهنی و آنارشیزم روانی رسید. البته در پابندی به هیچ ایدئولوژی‌ای یک هنرمند مسئول یا روشنفکر اصیل نبود و تقریباً هر ۱۰ سال یک بار زیر حرف‌هایش می‌زد و از اعتقادات قبلی‌اش ابراز پشیمانی می‌کرد. در ۱۳ فروردین ۱۳۴۵ شاملو در گفت‌وگو با مجله «فردوسی» گفت: «برای من همه چیز آیداست... تنها آرزویی که برایم باقی مانده این است که پس از مردن، لاشه مرا در گورستان عمومی دفن نکنند. بگذارید دست‌کم پس از مرگ آرزوی من برای به دور ماندن از مردم و پلیدی‌هایشان برآید؛ مردمی که از ایشان متنفرم. من وظیفه‌ای برای خود در قبال این مردم نمی‌شناسم... من یک لاک‌ی دارم و خزیده‌ام توش. من به هیچ چیز در زندگی اعتقاد ندارم.» علی‌رغم این ادعاها، شاملو حتی همسر سومش «آیدا» را بازی می‌داد. وقتی در بهار ۱۳۵۴ از سفر به کنگره نظامی در رم ایتالیا بازگشت، در مصاحبه‌ای با روزنامه «رستاخیز» گفت: «روزها در کوچه‌های رم فریاد می‌زدیم آیدای من کجاست؟ و می‌گریستم...» ولی یدالله رویائی، همسفر و رفیق شاملو در خاطرات خود صریحاً نوشت که حرف‌های او در «رستاخیز» دروغ است، چرا که «روزها و شب‌های ما در کوچه‌های رم و بارهای ونیز به مستی و بی‌خبری می‌گذشت؛ با ویسکی و آنوقه‌ای از تریاک و شیر ناب(!) که با خود برده بودیم و مخدراتی دیگر، گاهی هم از نوع علیايش: با دلبرکانی نه چندان غمگین».

۵- شاملو در ۵۵ سالگی رسماً از میلیشیای نظامی منافقین حمایت کرد! او سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ را در آمریکا و انگلیس گذراند و با حمایت «فرح پهلوی» از ۱۰ مرکز در رژیم شاه حقوق می‌گرفت، ۱۶ اما ۹ ماه پس از پیروزی انقلاب، شاملو ناگهان «چریک» شد!

آبان ۱۳۵۸ او به همراه «محمدعلی سپانلو»، «هوشنگ گلشیری» و... برای حمایت رسمی از کاندیداهای ۲ سازمان تروریستی «چریک‌های فدائی خلق» و «مجاهدین خلق» (منافقین) در اولین دوره انتخابات مجلس در بیانیه‌ای نوشت: «تحقق آرمان‌های قیام به منظور استقرار مناسبات عادلانه اجتماعی در گرو مبارزه برای تثبیت حقوق کار و دموکراسی است و آن را در پیوندی ناگسستنی با مبارزات ضد امپریالیستی خلق‌مان ارزیابی می‌کنیم.» ۱۷ خرداد ۱۳۶۰، همان زمان که منافقین جوانان انقلابی را سلاخی می‌کردند، شاملو در نامه‌ای به حمایت مجدد از «مسعود رجوی» پرداخت و رجوی نیز روز ۱۴ خرداد در نشریه «مجاهد» به او پاسخ داد: «برای مجاهدین خلق و میلیشیای مردمی و برای همه انقلابیون ایران به طور اعم، جای سرفرازی است که اکنون بیش از پیش از حمایت شما و سایر دوستانتان برخوردار شده‌اند.» این‌چنین، زندگی سیاسی شاملو به کلکسیونی از «تجربه‌های فاشیستی» تبدیل شد که از نازیسم آلمانی و فاشیسم روسی تا میلیشیای نظامی منافقین و چپ امریکائی را در خود جای داد.

۶- شاملو در ۶۶ سالگی مجدداً در فاشیسم روسی فسیل شد و گفت «فردوسی حق ضحاک ماردوش را خورد.» سال ۱۳۶۸ شاملو برای ۱۸ ماه با دعوت «بنیاد سیرا» به آمریکا و اروپا رفت، اما نتیجه سفر هولناک بود. سخنرانی‌هایش درباره تاریخ ادبیات ایران، رسالت روشنفکران و موسیقی سنتی صدای بسیاری از چهره‌های سرشناس فرهنگی را درآورد. مهدی اخوان ثالث، شاعر شهیر عصر ما، پس از شنیدن سخنرانی شاملو در «دانشگاه برکلی» کالیفرنیا درباره اینکه «کاوه آهنگر لمپن بود» به او پاسخ داد: «می‌گوید کاوه لمپن بوده. حالا بوده، مگر چه اشکالی دارد؟ تو که طرفدار لمپن‌ها بودی! کجای کاری بچه! مطرح بودن به هر قیمتی! آخر یعنی چه!» در دهه ۱۳۵۰ نیز شاملو بر اساس همین روش ماتریالیستی تصحیح و تفسیری از «حافظ» را ارائه داد که استاد «مرتضی مطهری» در مقاله مفصلی به نقد رویکرد الحادی آن پرداخت و بعدها حافظ‌شناسانی مانند «بهاءالدین خرمشاهی» بر آن ردیه نوشتند.

ممکن است کسی شعری از شاملو را دوست داشته باشد یا نداشته باشد. این یک احساس شخصی است و موضوع بحث ما نیست؛ مهم این است که ارزش نظریه‌های ادبی شاملو حتی در زمان خود بسیار مورد مناقشه بوده است، چون قصد تحمیل روش تحلیل مارکسیستی «دیاگنوف» (مورخ روس) را بر فضای فرهنگی ایران داشت و مانند او معتقد بود «ضحاک ماردوش یک مصلح اجتماعی و یک ایرانی نیکوکار بود!» (فصلنامه ره‌آورد، بهار ۱۳۶۹، شماره ۲۵) با تصویری که شاملو از آراء و دیدگاه‌هایش در آمریکا و اروپا از خود به جای گذاشت، نزد اکثر محافل فرهنگی داخلی و خارجی منفور شد و تا زمان مرگش جز نزد عده‌ای قلیل از نویسندگان و نشریات طیف اکثریت «سازمان چریک‌های فدائی» و مجلاتی مانند «آرش» و «کار» (چاپ خارج کشور) و ماهنامه «آدینه» (به سردبیری فرج سرکوهی و مسعود بهنود، چاپ تهران)، مورد اقبال دیگر محافل فرهنگی و فکری نبود.

۷- شاملو پس از مرگ «شاعر آزادی» و «وجدان روشنفکری ایرانی» شد! روز ۶ مرداد ۱۳۷۹، همزمان با تشییع جنازه شاملو، «صادق صبا» رئیس فعلی بخش فارسی BBC با انتشار مقاله‌ای در روزنامه انگلیسی «گاردین» نوشت:



«با مرگ احمد شاملو ایران قوی‌ترین نماد وجدان روشنفکری خود را از دست داد.» یک روز بعد روزنامه انگلیسی «ایندپندنت» یادواره‌ای را برای او به چاپ رساند و نوشت: «شاملو شاعر نوگرای ایران و یک چپ‌گرای سیاسی بود که برای براندازی حکومت شاه تلاش کرد!» روزنامه «ایران» (ارگان رسمی دولت خاتمی) این مقالات و گزارش‌ها را در روزهای ۸ و ۹ مرداد ۱۳۷۹ باز نشر کرد. در عرض یک هفته، انگلیسی‌ها شاملو را به «شاعر آزادی و ملی» تبدیل کردند و از قضا نخستین مجلس بزرگداشتش نیز در لندن با سخنرانی «اسماعیل خونی» (شاعر لائیک و ضد دین) برگزار گشت؛ گرچه خونی و شاملو در دهه ۱۳۶۰ دشمنان درجه یک همدیگر به شمار می‌رفتند و هر یک دیگری را «تروریست فکری» می‌نامید و صفحات نشریات «کیهان لندن»، «پویشگران» و ... صحنه دعوی آنان بود. بالاخره روزی غوغای روشنفکری فرو می‌نشیند و تاریخ دآوری می‌کند که چگونه «شاعر فاشیست» تبدیل به «شاعر آزادی» شد و چرا کسی را که در دانشگاه برکلی گفت «حرکت انقلابی مردم در سال ۱۳۵۷ مانند حرکت گاوها بود» در مطبوعات انگلیسی و امریکائی یک «چپ‌گرای انقلابی» نامیدند. آنچه تأسف هر ناظر منصفی را برمی‌انگیزد، تقلید بی‌کم و کاست روزنامه‌های نزدیک به «مجمع روحانیون مبارز» و مدعیان «خط امام» مانند «حیات نو» (به مدیریت سیدهادی خامنه‌ای) و «خرداد» (به مدیریت عبدالله نوری) به همراه روزنامه‌های دولتی «ایران» و «همشهری» از تاریخ‌سازی انگلیسی‌ها درباره شاملو است. این روزنامه‌ها پس از مرگ شاملو همان تیترهائی را چاپ می‌کردند که روزنامه‌های زنجیره‌ای «بهار» و «فتح» می‌زدند و رویکردی همسو با هفته‌نامه «کیهان لندن» و فصلنامه «ره‌آورد» (ارگان کلوپ روتاری) داشتند.

نسلی می‌تواند قربانی «جعل تاریخ» شود. این خطر کمی نیست و اثری که اشاره «حسین شریعتمداری» در سخنرانی‌اش بر سابقه «همکاری شاملو با نازی‌ها» در فضای رسانه‌ای گذاشت، توجه مجدد مخاطبان به نیمه پنهان و هویت واقعی جریان روشنفکری معاصر بود.

- مصاحبه تلویزیون دموکراسی شورائی با بهرام رحمانی، چهارشنبه ۷ مرداد ۱۳۹۴ برابر با ۲۹ جولای ۲۰۱۵، به یاد احمد شاملو، شاعر بزرگ توده‌ها:

https://drive.google.com/file/d/0B_VQ_8yO9HUVWVQ4ZmEyTFNncDQ/view?usp=drive_web